(تقوف)
(٨٥٣)

Süleymaniye U. Kütüphanesi
Kısmı | Hacı Mahmud
Yeni Kayıt No | 3188
Eski Kayıt No |

مرآت الكاملين

HACI MAHMUD EFENDİ
BEŞİKTAŞ
Vakıf Kütüphanesi

T.C. İstanbul Süleymaniye Kütüphanesi Müdürlüğü
1943

مرآت الكاملين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على خير خلقه ومظهر لطفه محمد واله الطيبين الطاهرين سيما ابن عمه ووصيه على ابن ابيطالب امير المؤمنين صلوات الله عليهم اجمعين اما بعد الحمدلله الذى هدينا لهذا وما كنا لنهتدى لولا ان هدينا الله • عليكم ايها الاخوان بالعمل الاربعة الاركان مثلث الكيان وهو السبعة من التوبة والذكر والجوع والصمت والسهر والعزلة والفكر للدخول الى السواد الاعظم وهو الحضرت الانسان لكى يحصل الجوهر الذاتى الازلى الابدى الذى عند اخواننا يسمى (بمربع الكيفية مثلث الكيان) ذى العزة والعظمة والامتنان

وله بحسب الافاق والانفس مدينتان ظهورا وبطونا احديهما ظهور الاخرى والاخرى غيب الاولى (مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لايبغيان) پس بدان اى برادر شفيق بعنايت حقيق طالب كؤس تحقيق وفقك الله تعالى بالرحيق الاعلى وهو نعم الرفيق كه مدينهٔ مقررهٔ انسانيه مدينهٔ طيبهٔ محمديه عليه السلام و الصلوة است كه فرمود (انا مدينة العلم وعلى بابها) ودرجاى ديكر (انا مدينة الرحمة) ودر حديث ديكر (انا دار الحكمة وعلى بابها) پس اين دار حكمت ومدينه معرفت ظهورى دارد و بطونى دارد بطونش كه خارج از مدينهٔ غيب بلاحد اوست همان ازل سالكست كه از انجا بانجا انتقال يافته وظهورش كه داخل در حداست شهادهٔ اوست كه عبارت از بقعهٔ امكان ودار تربيت سالك ورجوع اوست بهمان مدينهٔ اصليهٔ ازليه كه ابدلا يتناهى باشد ودر رجوع باين مدينه مخلوق سه طايفه ميشوند صاحب كفر و صاحب ايمان و مستضعفين كه معصوم عليه السلام (من محض الايمان محضاً ومن محض الكفر محضاً) فرموده اما مستضعفين را حكمى نيست نه لايق ايمانند بسبب ضعف فطرت اصليه ونورانيت ونه لايق كفرند كه حضرت معصوم عليه

السلام (مرجون لامر الله) فرموده انهارا واما این دو طایفهٔ
متقابله که قابل نور ایمان و ظلمت و نار کفرند از برزخ
اعلی و اسفل مدینهٔ طیبهٔ علمیه بابهره و نصیبند (می باید)
دانست که سالك محض ایمان و محض کفر و خالص نمیشود
الا در این دار اکتساب دنیا باین اوضاع سماویه و محاذات
ارضیه یعنی اباء سبعهٔ علویه بل العلویات کلها در امهات
اربعهٔ سفلیه بل السفلیات کلها تصرف میغمانید تا
انکه سه مولود پیدا میشود اولا جمادات عالم است بی
نهایت ثانیاً نباتات عالم است بی نهایت ثالثاً حیوانات عالم
است بی نهایت که اشرف از کل و اکمل از جمل انها
انسانست که در این نشأه دنیویهٔ اسفل سافلین کرفتار
و مسجون بسجن طبیعت است پس از انکه خورده خورده
باین اسباب الهیهٔ کونیه تکمیل شد و پای او از کل ماده
بدر امد و از اطوار سبعهٔ خلقیه کما قال الله تعالی (ولقد
خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار
مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا
المضغة عظاما فکسونا العظام لحماً ثم انشأناه خلقاً آخر
فتبارك الله احسن الخالقین) کذر نموده درین بینها سالك
درد طلب الهیه در باطنش پیدا میشود و جویای پیر

طریق حق میکردد که قبل از او بنهایت بذل جهد بکمال
انسانی رسیده باشد و در خدمت ذیوهبت اکسیر خاصیت
او از باب توبه داخل درین مدینهٔ محمدیه صلی الله علیه
وآله شده قابل تلقین ذکر میکردد چراکه ذکر الهی
بی توبه فایدهٔ معتد بها ندارد و بمفاد (فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لاتعلمون) بهرهٔ خود را کرفته مشغول بسلوك
میشود و ارادتش یوماً فیوماً کامل و برخوردش بمعاونت
پیر طریق زیاده خواهد بود چراکه توبه بالحقیقة رجوع
بحق است و ذکر از اسباب هشیاری بحق و این دو لازم
دارد جوع را که قال الله تعالی (کلوا واشربوا ولا تسرفوا)
و تا جوع در سالك قوت پیدا نکند فایدهٔ چندان نیست
و بنای تخلیه از رزایل باطنیه نمی شود و تا انکه تحلیه را
مرار اکرارا در باطن مشاهده ننماید صاحب مقام تحلیه
نمیکردد که عبارت از مزین کردیدن باوار باطنیه ذکر
الهی طریق و بمثابهٔ حلی و لباس و زیور سالکست قال الله
تعالی (ولباس التقوی ذلك خیر) و این لباس باطنی تقویرا
بانواع مختلفه سالك مشاهده میکنند پس تخلیهٔ حقیقیه
عبارت از عبور است از لوازم نفس اماره بسوء که
حقتعالی (ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی) فرموده

وتحلیه حقیقیه عبارت ازخلع اینلباس اولی شیطانی وملبس کردیدن بلباسهای دیکر ازنفس است مرتبة بعد مرتبة چراکه هرصفتی ازنفسرا درباطن لباسی مخصوص درخوراست و حالتی که سالك بالیاقت علی التدریج در باطن خود مشاهده مینماید باید به پیرخود عرض نموده تعبیر انشرا بشنود وباخبرت کردد اما تلبس بلباس نفس لوامه که حق تعالی (لااقسم بیوم القیمة ولا اقسم بالنفس اللوامة) فرموده اقتضای ملامت کردن بخوددارد یعنی سالك بشهوات اولیه لازمهٔ اماره کی کما کان مرتکب است اماخودرا ملامت میکنند پس ازارتکاب وفراغ بخلاف مقام اول که حالت قبل ازارتکاب وبعدش مساوی بود وشاعر ببدی عمل نبوده ونمیشد پس ازاین ملامتها وشماتتهای داخلی وخارجی بحول الله العلی وعنایاته منخلع ازین لباس وبلباس (ملهمکی) فایض میکردد که حقتعالی (فالهمها فجورها وتقویها) فرموده سالك دریمقام صاحب الهامات قلبیه است نیك وبدخود ودیکر ازرا بالهامات ووحی دل تشخیص میدهد وایمقام ازبرکت ذکرالهی وقوت جوع بجهة سالك حاصل است دراینجا سکوت وبیداری شبها وهشیاری بحقرالازم دارد چه حقتعالی

درحدیث قدسی فرموده (یاموسی جوع ترنی) سالك پس ازاینکه بقوت جوع دهانرا ازمزخرفات لاطایل دنیویه بست بلاشك لسان باطن وی قوی میکردد وبیدار وهشیار بحقتعالی وخورده خورده صفت طمأنینهٔ نفسانیه بروز میکنند که حقتعالی فرموده (یاایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی) واین طمأنینه‌را اقتضا دو چیز دیکر است که درسابق نبوده یکی (عزلت است) ازماسوای حق نه دوری ازخلق خدا ودرکوه وصحرا بسربردن ودلق ریائی پوشیدن بلکه عزلت حقیقیه درخلق بودن وباحق بودنست (ودیکری تفکر) است بوجه الله اعظم اکرم الوجوه که حضرت معصوم علیه السلام (تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنه) فرموده چراکه این تفکر شرط عظیم ذکراست برای ظهور خاصیت که تشرف بحضور وجه اعظم الهی است، وتاشخص سالك صاحب این وجه مبارك نشود که اهل معرفت ازاصورت فکریه مینامند داخل در دایرهٔ ثبات ومعتبر درسلوك نمیکردد قال المولوی المعنوی قدس سره العزیز

ذکرآن باشد که بکشاید رهی ❋ فکر آن باشد که پیش آید شهی

(واما صورت فکریه) را درطرق معوجه بتعمیل نظر ومناظرهٔ باطنیه بصورت پیر ظاهری خود میدانند ودرین طریقهٔ حقه صورت پیررا در نظر داشتن وعبادت وبندکی کردنرا عین شرك میدانند چراکه باختیار خود سالکست ووجه حق اکرم الوجوه بی اختیار سالك میباید درباطن بعنایت ربانیه پیدا شودکه حقتعالی دربارهٔ رسول مختارش خبر ازاینمقام فرموده (ولقدرای من آیات ربه الکبری) واینمقام تفکر وحصول صورت فکریه بی اختیار درباطن سالك مرتبهٔ بلندیست اعلی المراتب که ازصد هزاران نفس انسانی یکی سالك نمی شود واز صدهزاران سالك یکی چست وچالاك درطی طریق نخواهد بود وازصد هزاران چست وچالاك لایق باعنایت یکی صاحب تفکرنیست ونمیشود چراکه درطریق نموداراتی است و مقاماتی وبجهة سالك طریق نمودارات بسیارپیدا میشود ولی انرا صاحب مقام نکویند چراکه هنوز داخل دردایرهٔ ثبات نشده است چه حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله ازصعوبت اینمقام فرموده است (شیبتنی آیة من سورة هود) قال الله تعالی (فاستقم کما امرت) پس استقامت در طریق نخواهد بود مکربنور

ولایت معصومیه که خورده ازباطن ذکرالهی بباطن سالك وارد وغذای او شده بجائی رسدکه بدل مایتحلل او علی ماینبغی خارج ازافراط وتفریط کردد برخلاف سابق که لاعلی ماینبغی ومختلف الحال والاحوال بوده (بدانکه افراد سلاك بطور کلیة منقسم بسه قسم میشوند (اول اصحاب معاملات) اند که طلب وذکر وفکرشان محض تحصیل منفعة وسودیست دنیوی ثم اخروی علی حسب مراتبهم (ثانی ارباب حالاتند) که توغل در ذکر وفکر انهارا از خیالات دنیویه بل اخرویه بیرون برده وتمام بشراشره متوجه شطر اقلیم فناوبقا بل ابقا شده لهذا ازباطن ولایت الهیه متواترا فیوضات معنویه وواردات الهیه نسبت بانها وارد که هیچیك بدیکری مشابهت نداردواین حالات مختلفه وارده راتشبیه بمرغ وقلمون وطاوس بزرکان سلسلة الذهب فرموده که مقام تلوین سالکست (وثالث صاحبان مقامات) اند که ازتلون رسته وبحق حالات وثبات مقام پیوسته اند قال الله تعالی (فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر) دربارهٔ ایشانست بلکه یك آن از زمان ازحق جدا وفارغ نه وغفلت ندارند (وهو معکم اینما کنتم) نقد وقت ایشانست ودرین مقام فیوضات الهیه

بصورت انوار سماویه جلوه کراست برخلاف حال سابق
که بروزانوار درباطنش بصورت انوار ارضیه بوده
مثل مشاعل واتشهای افروخته در اول بادود
ودراخر بی دود وشعله (ودرایمقام) اطمینان نفس
وتفکرکه انوار سمائیه است ابتدای طی اطوار سبعهٔ قلبیه
میشود پس ازاطوار اربعهٔ نفسانیه (امادر طور اول)
بصورت کوکب وماه بنهایت طلوع شمس است کما قال الله
تعالی (وکذلك نری ابراهیم ملکوت السموات والارض
ولیکون من الموقنین فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال
هذا ربی فلما افل قال لااحب الافلین فلمارای القمر بازغا
قال هذا ربی فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من
القوم الضالین فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا
اکبر فلما افلت قال یاقوم انی بریئ مماتشرکون انی
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا
مسلما وماانامن المشرکین) وازطوردوم الی هفتم نوربی
صورت جلوه کراست تشخیص انرابزرکان سلسلة الذهب
بالوان مختلفه داده‌اند تاانکه بنور طور هفتم که سیاه
است برخورد میشود و این قطعه جناب شیخ الشیوخ
سلطان المعرفة (شیخ محمد علی مؤذن را) قدس سره

العزیز محض تیمن وتبرك وتشخیص سلاك وبرخورد درین
مختصر رساله ذکرنموده ام وهی هذه

چونکه از دست نفس وارستند ❊ همه احرام طوف دل بستند
جمله مهمان دل چوکردیدند ❊ هفت منزل دران مکان دیدند
هفت منزل که هریکی بیقین ❊ کم شوددروی اسمان وزمین
اولین همچو ماه رخشنده ❊ دومین زعفرانش شرمنده
درسوم ارغوان چوآب بود ❊ بس درانجا که انقلاب بود
اتشین چهرهٔ که چارم راست ❊ سبزپوشان بیت پنجم راست
یعنی انجا که مصطفی درراه ❊ یافت تشریف قام عبد الله
درششم ازطلابه بست کمر ❊ هفتمین مشك ناب بودمکر
قلم اینجا رسید واله ماند ❊ هم زبان هم بیان شد اینجا کند

پس بجهة تصویر (دل صنوبری) انسانی وتشخیص مراتب
سبعهٔ تکوینیه وتشریعیهٔ قلبیه وحدوث این اطوار سبعهٔ
ظاهریه وباطنیه این مدینه الهیه (از ارکان ثلثه) و اربعهٔ
طبیعیه ظاهریه وباطنیه الهیه که درواقع نفس الامر بیان
بروز کثرت ازوحدت وظهوروحدت ازکثرت که (معنی
وحدت در کثرت وکثرت دروحدتست) این صورت
صنوبریه دل وشکل مهر نبوت محمدیه را صلی الله علیه
واله دراین رساله نکاشتم که همکی سلاك و طلاب الهیه

في الجمله برخورند كايۀ اسرار برا كه حقتعالى درين
مهر نبوت حضرت انسان كامل وهيكل توحيد خود قرار
فرموده كه بيانش احتياج بطوامير عليحده دارد ودرين
اوراق خورد نمى كنجد اصلا واكر بادردو شوق سالكى
تفصيل اين مراتب را بخواهد رجوع برسالۀ
عنقائيه فقير نموده مشروحاً برخورد
باين مطالب خواهد
نمود

(پس بدان ایسالك بعنایت و حقایق حقیق) که این مهر نبوت
نقشی است غیبی یعنی نشانی از حضرت بی نشان که از برکت
دست او جل مجده بقوله تعالی (یدالله فوق ایدیهم) بر ظهر
رسول مختارش قرار و استقرار داشت و چون وجود حضرت
ختمی ماب و هیکل ناسوتی او صلی الله علیه و اله مظهر غیب
و شهادة حق و اسرار ربانی اوست جل مجده بنحو اتم اکمل که
سایر انبیا را این لیاقت و سزاواری نبوده لهذا هیکل توحید
شخصی انحضرت بمثابهٔ کتاب تکوینی مبین و یرلیغ تحقیقی
متین ممهور بمهر حق است که جمیع کتب سماویه و الواح
انبیا نمونه از حکمت بسیار و اندکی از حقیقت بیشمار اوست
بمعنی انکه انبیاء عظام کلا و امت ایشان طراً بل العوالم
غیبیه وشهودیه بسمائها وارضها وخلقها جمیعا ظهور
شان از بحر البحور و نور الانوار حقیقت غیب ثانی و درهٔ
بیضای تجلی اجمالی و تفصیلی حقتعالی است که عبارت
از حقیقت محمدیه غیبیه ظهوریه اولیه است صلی الله علیه
واله وسلم ولهذا قال (کنت نبیاً وادم بین الماء والطین)
وقال الله تعالی (لولاك لما خلقت الافلاك ولولا علی
لما خلقتك) وجمیع ابیطالب بقذها و قضیضها
مع شیٔ زاید در ین مهر نبوت و دائره توحید و ولایت

(متشکل)

متشکل باین شکل بدیع حاضر و موجود است و جناب
حکمت ماب میردا ماد قدس سره العزیز این قطعه را
باعتقاد فقیر بجهة تبیین این مراتب مندرجه در ین
مهر نبوت فرموده علینا بالتفهیم و علیك بالتفقه اینست

قطعه

نونان نونان لم یکتبهما قلم * فی کل نون من النونین نونان
عینان عینان لم یحفظهما رقم * فی کل عین من العینین عینان

(اما دو نون اول) که رأس العین مهر نبوتست عبارت
از دو قوس سری و صوری تجلی اولی نوری ذاتی
الهیست که کاشف از حقیقت (قل هو الله احد) است
چه معصوم علیه السلام فرموده که در اخر الزمان
چون جمعی متعمقان می امدند حقتعالی نازل فرمود
سوره (قل هو الله احد) را پس این مدینة الله حقیقیه
مسمات بعبادان است که معصوم علیه السلام از آن خبر
داده فرموده (لیست وراء عبادان بقریة) که دار
رحمت و حکمت و تفقه و فیض ظهور حقتعالی و ذات
ظاهره مستجمعه بجمیع الصفات کل الکمالات است که
عند اهل المعرفة مسمی بالله است و باصطلاح اهل
العلم الله علم است ذات مستجمعهٔ جمیع صفات کمالیه را

قال الله تعالی (نون والقلم ومایسطرون) پس این نون
تجلی اولی که مقامش فوق قلم اعلی است جهة شهادة
وظهوری دارد مشتمل بر صفات اربعهٔ کلیه ونونات
اعتباریه علم وشهود ووجود ونورکه دارای تمامی
سایر صفات الهیه اند وجهة غیب اعلی و بطونی
دارد خارج از این دایرهٔ بلا حد وکیف که منزه
از اسم ورسم جه صفاتش عین ذات اوست نه انکه
ذاتی دارد وصفاتی جدا حاشا وکلا بلکه ذاتست
وبس جلت عظمتها بلی همین صفات اربعه نون
ظهور کاشف از صفات ذاتیه عینیه است فلهذا
لاعتبار فرموده(فی کل نون من النونین نونان)چه حکم
بطون وغیب غیب ذات احدیت منقطع الوجدان ومنقطع
الاشاراتست ودرشریعت ختمیه مقدسه مسکوت عنهامیباشد
حتی انکه راوی عرض میکنند خدمت حضرت معصوم علیه
السلام که ذات غیب غیب علم بخود دارد جواب
میفرماید در اینمقام احتیاج بعلم نیست چرا که علم بشیٔ از برای
طرد خلاف اوست ودراینجا بجز ذات بحت جلت
عظمتها دیگر چیزی نیست که علمی لازم باشد قال
مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام (کان الله ولم یکن

(معه)

معه شیٔ) یعنی هو هو لیس الا هو والان هم بحکم
بطون کما کان است (فافهم تدبر ترشد) پس بنظر دقیق
بل ادق در مضمون قول جناب حکیم میاید دیدکه
نسبت تحقق دونون رادر هریك از دونون غیب و
شهادة تجلی اول دادن چرا وحال انکه غیب غیب
منزه از نسب واشاراتست بلی جهة انستکه علم
وشهود این تجلی است که وجود ونور ذات غیب
غیب را مبین است واگراین دوصفت نبودان دوصفت
راتشخیص حاصل نمیشدابداً فافهم واغتنم (وامادایره
دوعین مهرنبوت) که نون فوق اوست عبارت ازدوقوس
داخل وخارج است که داخل درحد کنایه از عالم
شهادة وقلم اعلی است وقوس خارج از حد این دایره
اشاره بعالم غیب ثانیست که نون ظهوری اول
باشد از غیب غیب ذات احدیت چنانکه سابقاعرض
نمود ولفظ عین باصطلاح اهل علم بهفتاد معنی امده
مشترکست یکی ازان معانی که مناسب اینمقام باشد بمعنی
چشمه است (قال المعصوم نحن عین الوجود وعلانیة
المعبود) پس این عین شهادة که چشمه سار وجود
وعلانیهٔ معبود است مدینه آفاقیهٔ محمدیه است صلی الله

علیه واله چنانکه عین خارج باطن شهادة مدینهٔ
انفسیهٔ غیبیهٔ انحضرتست وبجهة تشخیص عین شهادة
افاقیه را باسیاهی وعین انفسیه غیب را باسرخی
ثبت نمود واین مدینهٔ شهادة انحضرت جهة علویة
وجهة سفلیت دارد اعلی را باب علی علیه السلام
واسفلرا باب فاطمه علیها السلام مینامند (کما قال
الصادق علیه السلام فمعنی قوله وعلی بابها یعنی انه
هو اعلی المراتب پس اعلای محمدی فاعل مطلق واسفل
محمدی قابل مطلق است چنانکه در مقام تزویج در
خبر است حضرت رسول فرمود ستارهٔ درخشانی
ازسماء ربوبیت باسفل سافلین عبودیت خواهدامد
در هر کجا که وارد گردید فاطمه از ان اوست جمیع
مخالف ومؤالف دیدندکه وارد دار علی علیه السلام
شد وتزویج صورت بست چون حضرت محمدی دارای
غیب وشهادة وحاکم مطلق تنجین صورت ومعنی
است احکام الهیه غیبیه را باین روشهای مختلفه حالی
مخلوقش فرموده بلکه باین وسایل ازدارا سفل سافلین
طبیعت و جهالت باوج ربوبیت فایض کردند کوکب
عبارت از کوکب بخت فاطمی علیها السلام استکه

(ازسماء)

از سماء سری علوی حضرت محمدی صلی الله علیه واله
کما قال علی علیه السلام انا صاحب سر النبی نازل به
بیت الشرف صوری حضرت محمدی که باب اسفل است
گردیده که برکافهٔ خلق خدا واضح گرددکه این تزویجرا
عاقد امرالله فعلی حقتعالی است که بصورت کوکب
نورانی نمودار گردیده بجهة تکوین و ظهور و تحقق
امرالله مفعولی که هیاکل توحید صوری (حضرات
حسنین علیهما السلام باشد که بقول رسول مختار دو
گوشوارهٔ عرش مجیدند و باصطلاح اهل عرفان بابین
یمین ویسار شرقی وغربی عالم صورتند باسرها پس بنظر
دقیق درمهر نبوت نظر کن می بینی عرش الرحمن
نقطهٔ حاق وسط سری قلب حضرت محمدیه است که
حضرت علی علیه السلام باب اعلای ظهور فیض اوست
برمخلوق وحضرات حسنین بمنزلهٔ دوگوشوارهٔ اویختهٔ
یمین ویسار عرشند احدهما شرقی ودیگری غربی واین
بابین شرقی وغربی قطبین فلک ولایت الهیه اند که عند
اهل المعرفة (حضرت امام حسن قطب ناطق) و(حضرت
سید الشهدای قطب صامت) چنانکه حضرت مولی
علیه السلام (قطب الاقطاب وغوث الاعظم) وباب

مدینه صوریه وسریهٔ محمدیه است صلوات الله وسلامه
علیه وعلیهم اجمعین این است که جبرئیل امین درهردفعه
تشرف بحضور حضرت محمدی بالبرهان الحسی میاید دو
فقره برباب کذشته باشد ودرین مقام بحول الله العلی
وعنایاته اشاره بنکته عرفانیه میشود که تا حال کمتر کسی
شنیده باشد (بدانکه حقتعالی) بحضرت ادم صفی علیه
السلام بشارت فرمود یاادم اینهاحبیبان من اندکه درساق
عرش مشاهده میکنی اکر این دو رجل منظور من نبود
که در آخر الزمان ازصلب توظاهر سازم هرکزتو وعالم را مع
مافیها خلقت نمیکردم دیکر انکه حقتعالی پس از ظهور
درهٔ بیضای حقیقت مطلقه که عبارت از نور الانوار غیب
ثانی باشدکه درانجانه اسم محمدیت میکنجد نه اسم علویت
بید قدرت خودمنشق فرمود ازرا بدونصف که کن (محمداً
وکن علیاً) پس جمیع صفات مقدسه این نور الانوار ظهور
خداوندی منشق کردیده و بهیکل توحید نبوت وولایت
تعلق کرفته درین مدینهٔ شهادةظاهرکردیده پس جبرئیل
امین از نور الانوار سری بلاکیف و جهة اخذ فیض
وحکم الهی را مینماید واز باب وارد شده بحضرت محمدی
صلی الله علیه و اله میرساند ودر مراجعت بواسطهٔ

(انحضرت)

انحضرت همان علم وحکم ورحمت وعنایترا عند الباب
می سپارد که در واقع عبارت ازولایت بمعنی وصایت است
قال علی علیه السلام (علمنی رسول الله صلی الله علیه و اله
علمه وعلمته علمی) روزی از روزها حضرت مولی الموالی
علیه السلام دامان پیراهن عربی را بالازده فرمودند (هذا
سفط العلم لعاب رسول الله صلی الله علیه واله) یعنی
چنانکه مرغ به بچهٔ خود لعاب بختهٔ غذارا میرساند
که او را مستعد غذا وتربیت کند قبل از قبول غذا انحضرت
هم مرا تکمیل فرمود علما عملاً بجهة انکه فیض او را
بخلق برسانم پس میباید دانستکه چون حضرت نبی
مطلق موصی را دوشان صوری وسریست وهم چنین
وصی برحقرا دوشان است ظاهراً وباطناً اماشان
صورت وشهادت افاقیهٔ حضرت موصی نبوت مطلقهٔ
کلیهٔ الهیه است که کل وجل نبوات انبیاء ازان منشعب
است وشان سری انفسی انحضرت علی التحقیق ولایت
مطلقه کلیهٔ شمسیه الهیه است (واماشان صوری وصی)
برحق ولایت قریه مستضیه ازالشمس است وشان سری
ان حضرت همان شمس حقیقت است که علی التحقیق
درسر حضرت محمدیست صلی الله علیه واله که عبارت

ازنور الانوار شمس حقیقت کلیهٔ الهیه است که منشق بنصفین بامر حقتعالی کردیده یعنی ازدو دریچهٔ ناسوتیه حضرات موصی ووصی از افق اینعالم اختیجانی طالع کردیده که عوالم بلانهایت شهادت وصورترا مثل عوالم معنویه لایتناهی منوروروشن کرداند ودراینجا سرحدیث (الولایة افضل من النبوة) واضح میکردد که ولایت کلیه سریه حضرت رسول خداست که اشرف ازنبوت کلیه صوریه اوست صلی الله علیه واله نه انکه حضرت وصی بحقرا صاحب ولایت کلیه مطلقه الهیه بدانی بالانحصار وحضرت موصی مطلقرا صاحب نبوت کلیه بالانحصار ودراینوقت بکوئی که ولایت مطلقه افضل است از نبوت مطلقه یعنی حضرت علی علیه السلام افضل است ازرسول مختار صلی الله علیه وآله واین معنی مخیف نیست مکر ازحول ودو بینی تنك چشمهای عالم صورت که یکی را دومی بینند ومشرك میکردند وتوجیهات مالایرضی صاحبه از حدیث معصوم میکنند (بحول الله العلی وعنایاته) که فقرای سلسلة الذهبیهٔ سعی تام تمام وبرخورد مالا کلام بریاضات شاقهٔ تشریعیه وبذل جهد بحاق این مطلب علماً وعملاً رسیده‌اند که این دو شخص مقدس

را یکی دیده اند بل علم الیقین را اکتفا نموده بعین الیقین وحق الیقین بل برد الیقین فایض کشته وایشارا مبرهن ومشهود کردیده که یکشمس حقیقة لاهوتیه ازدو دریچهٔ ناسوتیه بحکم صورت ومعنی طالع ونور بخش است (فافهم تدبر ترشد انشاء الله تعالی) پس ازتبیین اینطلب بدانکه ابواب مدینهٔ علمیهٔ محمدیهٔ الهیه درابتقام چهار است که اب حقیقی وام واقعی ودو اولاد تحقیقی اولی باشند(وپس ازین) چهارابواب مدینه دوازده میشود چنانکه از مضمون قطعهٔ جناب حکیم الهی هم برمی آید که دو نون درهریك ازانها دو نون دیکر این شش میشود وهمچنین دو عین که درهریك ازانها دوعین که چهار است شش میشود دوازده صورة بندد ولی باعتقاد فقیر ابواب ولایت مدینهٔ نبوت محمدیه علمیهٔ الهیه بی نهایتست چرا که مرکز حقیقی مدینهٔ طیبهٔ نقطهٔ علمیهٔ حضرت محمد صلی الله علیه وآله است که درحاق وسط جا دارد که فرمودند (العلم نقطة کثر ها الجاهلون) جاهلون در اینمقام اهل دانش وادراك علمیه‌اند درمقابل اهل بینش وشهود که ازدایرهٔ جهالت خارجند وبحقیقت مطلب رسیده‌اند ووحدترا در کثرت دیده چه حضرت مولی

الموالی علیه السلام فرمودند که هر چه دیدی حق است و هر چه شنیدی باطل پس شنید اعتبارات عقلیه و ادراکات حکمیه است که لولا الاعتبارات لبطلت الحکمة فرموده اند و دید عرفان است که حق حکمت است و در مقابل حق حکمت اعتبارات عقلیه باطل خوانده میشود و الا در مقام خود حق دانش است ازاینجهة است که علم الیقین در مرتبهٔ سفلای عین الیقین وحق الیقین و برد الیقین واقع است و لکل اهل عذر خواه است قال الله تعالی (وفوق کل ذی علم علیم) پس بر حسب دانش و بینش نقطهٔ حاق وسط مدینهٔ محمدیه اعلا و اسفلی دارد و این دو را یمین و یساری لازم و هریك ازانها را فوق وتحتی وتزویجی علیحده و یمین و یساری لازم فبناء علیه بکثرت و بی نهایتی میرود و چنانکه قول حضرت صادق علیه السلام هم کاشف ازاین بی نهایتی است در جواب مفضل بن عمر که سؤال ازباب وابواب مدینه کرد فرمودند (وعلی بابها یعنی انه هو اعلی المراتب وباب لهم ومنه یدخلون الی المدینة والعلم وهو المترجم بماعده السید من علم الملکوت وجلال اللاهوت) جمع محلی بالف ولام باسطلاح اهل العلم مفید استغراق و عموم و شمول افراد بی نهایتست که المراتب باشد فبعبارة اخری بدانکه فاعل مطلق که متصرف درقابل مطلق میشود و لادتش بی

نهایت خواهد بود اولا دو باب یمین و یسار و پس ازان بقیهٔ معصومین الی حجة بن الحسن العسکری الغائب المنتظر صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین (وپس ازان) ابواب یکصد بیست وچهار هزار پیغمبرند (و پس ازان) افراد شیعیان خالص الولای ایشان الی القیمة کلا طراً ابواب متدرجهٔ این مدینهٔ علمیهٔ آلهیهٔ محمدیهٔ علویهٔ مهدویهٔ معصومیه هستند علیهم السلام مولوی معنوی قدس سره العزیز چه خوش دراین مقام فرموده مثنوی مؤمنان کرازهری یا ازری اند بی وجوداب وکل نسل و بند (ولی میباید انستکه) دراین ابواب بی نهایت مدینه که عبارت ازسلسلهٔ انوار و لایتست کما قال الصادق علیه السلام (یامفضل انما عنی به تسلسل الذی سلسل من نوره) دو سلسلهٔ معتبره است یکی سلسلهٔ ولایت کلیه و دیکری سلسلهٔ ولایت جزئیه که خلط این دو در یکدیکر خبط عظیم و مورث تخریب اهل سلوك الی الله است چنانکه ازبعضی طوایف دیده شده است (اما سلسلهٔ ولایت کلیه) ازصاحب مدینه و اول معصومین است (الی حضرت حجة الله فی السموات والارضین) که ختم ولایت کلیه اثنی عشریه است قال سیدی وسندی وبمنزلة الروح

فی جدی بل وسیلة یومی هذا وغدی وفی الشریعة
والطریقة والحقیقة والمعرفة مستندی (السید قطب الدین
محمد قدس سره العزیز (شعر)

بل شمسه العلیا تکون فی السفر ✿ تضیئ فی بروجها الاثنی عشر
هم فلك العلیا وقطب الدین ✿ هم شفعائی وبهم یقینی

ودیگری ازمخلوق را ابدا دراین مقام راهی نیست حتی
انبیاء عظام کرام را سلام الله علیهم اجمعین مدخلیتی دراین مقام
نه چنانکه ازبرای شمس ظاهرکه دلیل شمس حقیقت است
بجز دوازده برج دیگر برجی که بالحقیقه مطلع ومعبر شمس
باشد نیست (واما سلسلهٔ ولایت جزئیه) که منشعب
ازنورالانوار ولایت کلیه است مشترکست درمیانهٔ کل
انبیاء عظام کرام واولیاء فخام علی اختلاف مراتبهم
ودرین باب سه دلیل قرآنی وحدیثی عرض میشودکه
تبصرهٔ اخوان باوفای اهل صفوهٔ صفای محمدیهٔ علویهٔ
مهدویه سلام الله علیهم اجمعین باشد یکی آنکه قال الله
تعالی (وان من شیعته لابراهیم) قال اهل التفسیر الضمیر
راجع الی علی علیه السلام پس انبیاء وشیعیان بهره ور از
ایشانند بایکی ازعلمای خاصه همین صحبت درمیان آمد
فرمود که عیب آنست که این تفسیر وحدیثی که دراین

(باب)

باب ذکر شده ازاهل عامه است فقیر در جواب عرض
کردم که از برای سندشیعه ازمخالف شنیدن بهتر است تا
ازموافق (ودلیل ثانی) قال رسول الله صلی الله علیه
وآله (آه واشوقاه من لقاء اخوانی فی آخرالزمان) الی قوله
(شانهم شان الانبیاء یفرون من الاباء والامهات طلباً لمرضات
الله) پس معلوم میشود که جناب لسان الغیب قدس
سره العزیز عبث نفرموده است (شعر)

فیض روح القدس ارباز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

ودلیل ثالث قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم (علماء
امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل) قال المعصوم (نحن
العلماء وشیعتنا المتعلمون) پس واضح گردید که ازنور عظمت
وعصمت این مدینهٔ متبرکه کل اوصیاء کرام وجل انبیاء
عظام وتمام اولیاء فخام بابهره اند سلام الله علیهم اجمعین
یعنی کل افراد نامتناهی قدیما حدیثا اولاد حضرت
صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا وعصمت کبرای علیها السلام
میباشد برحسب تکوین اولیه وبرحسب تشریع ثانویه
علی طبق التکوین (ودلیل دیگر برعصمت اولیاء) از
حضرت امام علی نقی علیه السلام وارداست (قال

مولانا علی النقی علیه السلام یا سهل ان لشیعتنا بولایتنا لعصمة لو سلکوا بها فی لجة البحار الغامرة و سباسب البیداء الغائرة بین السباع و الذئاب و اعادی الجن والانس لامنوا من مخاوفهم بولایتهم لنا فثق بالله عز و جل و اخلص الولاء لائمتك الطاهرین علیهم السلام و توجه حیث شئت و اقصد ما شئت و اذا اصبحت فقلت ثلاثا اصبحت اللهم معتصما بزمامك المنیع الی اخر الدعاء و قلتها عشیاً ثلاثا حصل فی حصن من مخاوفك و امن من محذورك) پس معلوم کردید که بسبب ربط وارتباط بولایت معصومین علیهم السلام عصمت ازبرای شیعیان پیدامیشود اللهم وفقنا ولاتحرمنا بحقهم و بحق شیعتهم المعصومین بنورهم آمین یارب العالمین (بقی ههنا کلام مرموز فی المدینه الالهیه ونحن بحول الله العلی وعنایاته نبینه رحمة لاخوان الطریق و بسطاً لانیام سلسلة الذهب الرضویه علیه السلام لئلا یهلکوا فی تیه الضلالة من اقوال الحکماء ومعمیاتهم فی بیان حجر الحکمة الذی هو مثلث الکیان ومربع الکیفیة وفازوا بعنایة الله فوزاً عظیما (بدان) ای حبیب لبیب بانصیب آنکه این مدینه حکمت (محمدیه علویه مهدویه) سلام الله علیهم اجمعین برحسب ظهور و شهادة افاقیه دارای

دوکیف است از حکمت غیرمتناهیه که احد هما اصل عظیم و دیکری فرع کریم است اما اصل عظیم همان اکسیر ولایت آلهیه معصومین است علیهم السلام باحدود میزانیه و تضاعیف انها که ابواب بینهایت مدینه باشد که علی التفصیل عرض شد واجمالا مروری وتاکیدی میشود کیان مثلث مدینه همان جوهر وجود حضرت ختمی ماب صلی الله علیه واله میباشد که بمنزلهٔ نفس کبرای الهیه است واین نفس کبری را استقرار وانبساطی لازم که فیض ذاتی غیرمتناهی او بعرصهٔ ظهور جلوه کراید و عوالم شهادت افاقیه را مثل عوالم غیبیه انفسیه بیاراید (پس نفس راروحی) لازم است که صنو و برادر ذاتی و حامل نور او باشد ودر تمام نیست جوهری لایق ونبوده درافاق وانفس غیب وشهادة مکر حضرت شاه ولایت علی علیه السلام که باب ظهور نعماء مدینهٔ آلهیه است کهآنحضرت فرمود علی روح من است وجان من است علیهما السلام (پس آن دو را جسدی) لازم که محل استقرار روح اعظم باشد ودر انجام صدفی مستعدتر ازجوهر جسدفاطمی علیها السلام نبوده که حامل و ماسك هردوباشد روح اعظم دراین جسد اکرم بواسطهٔ نفس

مکرم قرار کرفته کیان مثلث شده مورث کیفیات اربعه شود که
ابواب اربعهٔ فوق و تحت و یمین و یسار مدینه باشد یعنی حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست اسطقسیهٔ ازلیه و این مجموع
مرکب شده را بصورت ثانویه اکسیر ولایت معصومی میخوانند که
در باطن سالك موجود و تربیت شده است خاصیتش آنکه طلاب
و سلاك طریق آلهی را بمحض اطاعت و بندکی بلوازم سبعهٔ
سلوکیه از توبه و ذکر و غیرهما که سابقا عرض شده
از مرتبهٔ غفلت و نقصان بمقام کمال و جلالت انسانیه
و برخورد بنفس خود که عند ناعین معرفت ربست فایض
میکرداند که معصوم فرموده (من عرف نفسه فقد عرف
ربه) و اما فرع کریم که ازین اصل عظیم ناشی و مستنبط
است اکسیر حکمت میخوانند که انرا در این شریعت
ختمیه اخت النبوه فرموده اند (قال امیر المؤمنین علیه
السلم سئلتمونی عن اخت النبوت و عصمت المروة والناس
یعلمون ظاهرها و نحن نعلم ظاهرها و باطنها) و این فرع
کریم بر طبق اصلش کیان مثلث و کیفیات اربعه دارد
چنانکه کذشت پس از انکه روح و نفس و جسد و کیفیات
درهم شکست یعنی نقض و ترکیب و امتزاج یافت جوهر
خامس و سر الله اکبر و اکسیر فلاسفه میخوانند و خاصیتش

(آنکه)

آنکه بمحض ملاقات اجساد مستعدهٔ معدینه را از درجهٔ
نقصان بدرجهٔ کمال میرساند که تمام عقول حیران میماند
و از جهة میزان ترکیبش اشاراتی اهل حکمت فلاسفه دارد
قالوا (واحد) (اثنان) (ثلثة) (اربعة) فصار
جمیع ماقلناه (عشرة) قال الله تعالی (تلك عشرة کاملة)
و این عشره کامله در این مدینهٔ ختمیهٔ محمدیه ظاهر و موجود
است چرا که (آله صنعت ایجادیهٔ واحد متجلی از احد است)
و در کمال ذاتی لیس کمثله شیٔ است که جابرین حیان صوفی
تربیت شدهٔ خدمت حضرت صادق علیه السلام فرموده
که (من غیره لایکون شیٔ ابداً) یعنی اکر قطع نظر
از مادة الحجر حکمت که آله صنعت است بکلی دیکر محال
است چیزی یافت در عالم شود که مفید فعل و اثری و مکمل
ناقصین کردد پس در مقام خود لیس کمثله شیٔ و وحدت
حقیقیه دارد و اله صنعت ما است مثل حقیقت محمدیهٔ
علویهٔ مهدویه در اکسیر ولایت یعنی در عالم معرفت لیس
کمثله شیٔ است که اکر قطع نظر ازان بشود دیکر چیزی
در غیب و شهادة یافت نمیشود ابدا فبناء علیه مقام واحدیت
از احدیت تجلی اول و مقام الوهیت و غیب ثانی است
چه در معرفت چه در حکمت اینست که در مهر نبوت

ومدینهٔ الهیه مشاهده میکنی که واحد یکتا درمقام غیب
ظهور ازغیب غیب ذات احدیت است واین واحد حقیق
عرفانیا کان او صنعویاً بتساقی تسعه کمالات غیر متناهیش
که مخزون مکنون اوست پادرد ایرهٔ شهادت میکذارد
باین جهة عشرهٔ کامله اش میخوانند باینمعنی که واحد
حقیق تجلی میکند در مراتب امکانیهٔ خود که ارکان
ظهور اوست اولاً درمرتبهٔ دوم که درمعرفت مقام کن
محمداً وکن علیاً باشد ودرحکمت مقام نفس کبری که
حار اول وروح اعظم باشد و ثانیا درمرتبهٔ سیم که در
معرفت مقام تزویج کردن حضرت محمد است فاطمهٔ
زهرا را باعلی مرتضی سلام الله علیهم اجمعین ودر
حکمت تزویج نفس وروح وجسد است وثالثاً درمرتبهٔ
چهارم که در معرفت تولید بابین یمین ویسیار مدینهٔشرقی
وغربی است یعنی حسنین علیهما السلام و در حکمت
تولید زیبقین شرقی وغربی است پس درایمراتب ثلاثه
وسایر مراتب که بلا یتناهی میرود وابواب مدینه ودر
جات اکسیر بی منتهی میشود عمل وتکمیل منحصر بتساقی
تسعه است امادر معرفت بجهة انکه تساقی تسعه عبارت
ازحضرات تسعه من ذریة الحسین علیهم السلام اندکه

(هرکس)

هرکس ازطوایف امت سابقین معصومین را مطیع وایشانرا
منقادنباشند دین ایشان مقبول وپسندیدهٔ حقتعالی وخاصان
اونخواهدبود مثل طائفهٔ اسمعلیه ودیکران (وامادر
حکمت تساقی تسعه)عبارت ازرطوبات متواترهٔ وارده
برپیوستست بقانون حکمت وتدبیر که درمقام خودمقرر
است ازبرای ظهور کمال وفعلیت عشره کاملهٔ صنعویه
وکمال این عشره نیست مکر بحل وعقد وتکرار تساقی
الی قدر معلوم وعندالقوم اتش لیل ونهارش مینامند
(فافهم تدبر ترشدانشاالله تعالی) پس بحیثی ختم کمالش
یعنی اکمل ظهور حضرت واحدیهٔ اکسیر معرفت
خوانده میشود (وبحیثی ختم تربیت) وکمالش اکثیر
حکمت خواهد بود دیکر مرا بیش ازین افشای سر
ربوبیت یارانیست وایسالك بادرد وشوق اکربرخورد
فرمودی آنچه برطبق اخلاص نیاز کردم ماحصل سی سال
زحمت وتربیت درحضور پیرکاملرا خواهی فهمید که
بیش ازانها نکفته اند ورحمت خودرا بروان ماخواهی
فرستاد وکسیکه بتقدیرالله وعنایاته برخورد این دو
موهبت وختم کمالرا دارا کردد بلا شبهه وشك انسان
کامل است (فبناء علیه) فقیر اقل السادات الشریفیه

جلال الدين محمد الحسينى الشريفى المتولى للسده السنية المباركة الاحمدية الموسومة بشاه چراغ عليه السلام و الاف التحية خادم الفقراء الذهبيه نام نهاداين رسالةرا (برأت الكاملين) بجهة آنكه كملين دهراز حاضرين وغايبين درايران وتوران درين رساله ودرين شكل كامل كه صورت مهرنبوت ختميه وبمنزلهٔ مرات سراپا نماست خودرا مشاهده وبنظر دقت وعبرت بنكرند اكرمراتب منطويه ومسطوره اشرا ازعبارات واشارات ولطايف وحقايق من البداية الى النهايت برخورند ودارا باشند فرحباً بهم ثم مرحباً بهم وبجلالتهم وكمال خبرتهم بيقين ازبختياران عالم صورت ومعنى خواهندبود وازافراد رجال نادرهٔ دهرند سزاوار است كه مكرر بخوانند (ياليت قومى يعلمون بماغفرلى ربى وجعلنى من المكرمين) واكريكى ازاين دومقام بزرك سنى كيابراهم بكمال برخورده اند فنعم المطلوب والاتازودست وفرصتى ازعمر درصدد اوستادى برآمده تكميل وتربيت شوند بلكه ازرياضات شاقه درخاك وخون بنشينند تاانكه بمقامى رسند والا ازدنياى دنيه نعوذبالله تعالى خايب وخاسر خواهند رفت (نعم ماقال الشاعر) رنج بردم سالها عمردراز

تابصدزارى درى كردندباز ☼ توباين زودى باين دركى رسى
ازنخستين پايه برسر كى رسى ☼ (قال الله تعالى اعلموا انما الحيوة الدنيا لعب ولهوو زينة وتفاخر بينكم وتكاثر فى الاموال والاولاد كمثل غيث اعجب الكفار نباته ثم يهيج فتريه مصفراً ثم يكون حطاما وفى الاخرة عذاب شديدو مغفرة من الله ورضوان وما الحيوة الدنيا الامتاع الغرور وسابقوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها كعرض السماء والارض اعدت للذين امنوا بالله ورسله ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم وماتوفيقى

الابالله عليه توكلت

واليه انيب

والسلام على من اتبع الهدى